

فروپاشی شوروی

و

مسائل آینده جنبشهای چپ

بخش دوم

۳- انقلاب اکتوبر و مسأله سوسیالیسم در یک کشور

لنین با ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر ، صفحه جدیدی را در مبارزه انقلابی پرولتاریا باز کرد. وی مسأله «نگهداشت» یا «سرنگونی» دولت بورژوازی را - که از سوی جنبش سوسیالیستی سده نهم مطرح شده بود - با پیش کشیدن شعار استقرار دیکتاتوری پرولتاریا یکطرفه ساخت ! حزب طراز نوین ، متشکل از انقلابیون حرفه یی ، برای احراز قدرت سیاسی از طریق قیام مسلحانه شکل گرفت.

مارکس تصور نمیکرد که انقلاب اجتماعی برای تعویض نظام سرمایه داری بیرون از اروپای باختری روی دهد. سووارین (Souvarine) از بنیانگذاران انترناسیونال سوم و مؤرخ برجسته حزب بلشویک - از نخستین ناقدان توتالیتاریسم استالینی در شوروی - مینگارد : « مارکس دیکتاتوری پرولتاریا را در شماری از نامه هایش و به ویژه در « انتقاد از برنامه گُتا» به حیث یک «طرح» ارایه داشت ولی هیچگاهی آنرا به حیث **مسأله مرکزی گذار قدرت به پرولتاریا** ، به طور جداگانه و مستقل در آثار تیوریکش مطرح نکرد. منظور مارکس از دیکتاتوری پرولتاریا ، همانا **بیان و تعمیم تفوق حاکمیت سیاسی** پرولتاریا از طریق انتخابات عمومی بود. انگلس در پیشگفتار « جنگ داخلی در فرانسه» نگاشت: « به کمون پاریس نگاه کنید. دیکتاتوری پرولتاریا ، یعنی همین!» میدانیم که گرداننده گان کمون پاریس از جانبداران پرودن ، بلانکی و جمهوریخواهان تشکل یافته بودند. آن ترکیب

هیچگونه وجه تشابهی با دیکتاتوری الیگارشسی حزب حاکم یگانه ، که بیشترین در وجود دیکتاتوری سکرتریت حزب تبارز مییافت ، نداشت» (۱)

در روند انتقاد از متفکرین وفادار به اندیشه های مارکس ، لنین به **حیث یگانه مفسر راستین** تفکر مارکسیستی عرض اندام کرد و **تصویر واحد** ، مارکسیستی - لینیستی ، از آموزش بانی تفکر جدید ارایه داشت . مسخ تفکر مارکس با این نگرش آغاز یافت که گویا **حزب** ، **یگانه تیکه دار دسته جمعی کلام انقلابیست** و هرگونه اندیشه یی بیرون از آن ، ناگزیر با اندیشه های مارکس مغایرت خواهد داشت. بدین گونه تمام آنچه مایه شک ، تردید تیوریک و مساله برانگیز بود از آثار بر انداخته شد و به جای آن مجموعه یی ساده شده ، سره شده و فارمولبندی شده ، **مطابق نیازهای زنده گی حزب ، به نام مارکسیزم - لنینیزم به خورد مبارزان صف داده شد**. هرگونه تفکر انقلابی و نو آور، در بیرون از دایره تولید ایدیالوگهای رسمی حزب - که با تأسف بیشترین دنباله روان خشک اندیش بودند - ارتداد و کفر انگاشته میشد. **از این قرار حتی تیوری ، همانند پراتیک ، یک فعالیت پلیسی شد!**

و اما در اکتوبر چی رخ داد؟

مفهوم انقلاب از یک دوره تاریخی تا دوره یی دیگر فرق میکند. در تاریخ ، براندازی یک نظام و تعویض آن توسط یک ساختار جدید سیاسی از دو راه ممکن شده است: یک : آماده سازی برنامه دگرگونی توسط یک اقلیت در تبانی با بخشی از رهبران محافظه کار و تکیه بر اقشار و طبقات میانی جامعه . این پدیده بیست که در هنگام سیادت فاشیزم در اروپا رخ داد . یک حزب واحد بر تمامی دستگاه دولتی حاکمیت یافت. با آنکه از نگاه بار معنایی مفهوم آغازین انقلاب ، این رویداد را نمیشود انقلاب خواند ولی از نگاه پیامد ، همان نتایج انقلاب را داشت : استقرار یک نظم جدید در تمام شئون جامعه.

دو- خیزش و قیام توده ها: افراد و گروه های مختلف جامعه ، به صورت کتله یی ، از اطاعت اوامر فرمانروایان دیروزی سرباز زده ، **خود به حیث نمایانگران قانون جدید** ، فرمانروایی را

به دست میگیرند و بدین گونه ، **قانونیت از طبقات حاکم پیشین به طبقات محکوم پیشین** انتقال میکنند.

در روسیه ، آدمهایی ساده ، به صورت کتله یی ، به وضع گذشته شان «نی» گفتند و برای ایجاد آینده یی آزاد از ستم و برده گی به پا خاستند. در فبروری ۱۹۱۷ ، در طی چند روز ، حکومت ، اردو ، پلیس ، محاکم ، خلاصه تمامی نهادهای دولت ، فلج شدند. نیروهای ممثل قانون پیشین از هم فرو پاشیدند. قیام از یک کانون به کانون دیگر به طور خود انگیخته سرایت میکرد. نخستین ارگانهای انقلابی در پی رویدادهای قیام فبروری شکل گرفتند. مطالبات خلق که از سراسر روسیه به ارگانهای انقلابی مواصلت میکردند، بدون مداخله احزاب سیاسی ، پیش کشیده شده بودند و در کُلیت ، مسایلی چون شرایط کار ، بهشد زنده گی مادی و مسایل صحی را مطرح میکردند. گسترده گی و ژرفای این مطالبات گواه بارز این حقیقت است که **دولت تزاری روس هیچگونه ظرفیتی نداشت که بتواند آنرا در جریان سیر طبیعی تکاملش به یک نظام دموکراتیک و لیبرال ، به شیوه اروپایی ، برساند.** اسناد آن روزگار گواهی میدهند که تسریع رشد اقتصادی سالهای پیش از انقلاب ، به بینوایی و فقر مردم ابعاد تحمل ناپذیر داده بود. **بُنبت ضد دموکراتیک آن نظام یک بُنبت ساختاری بود.** (۲)

تسلسل حوادث از فبروری تا اکتوبر تنها اهمیت تاریخی ندارد. **این تسلسل از اهمیت ویژه یی برای درک سوسیالیزم دولتی برخوردار است.** پس از قیام ، قدرت دوگانه تبارز کرد: ۱- حکومت مؤقت ؛ ۲- شورای پتروگراد . نکته بسیار مهم در این مرحله **تشکل خود انگیخته شوراها** است. در فبروری ۱۹۱۷ ، همانند ۱۹۰۵ ، « انقلاب بدون ابتکار انقلابیون حرفه یی آغاز یافت . هیچ حزب سوسیالیستی در پیشاپیش خلق قرار نداشت. انقلاب رهبر نداشت» (۳)

راه یابی به شورای پتروگراد و دستیابی به مقام رهبری آن باعث مسابقه شدیدی بین احزاب شد. در گام اول منشویکها از نفوذ حاکم در درون شوراها برخوردار بودند از یک سو حکومت مؤقت نتوانست به مطالبات عاجل توده ها پاسخ بدهد و از سوی دیگر ، شورای

پتروگراد با اعتبار گسترده و خصلت عمیق دموکراتیک ، از **اعمال اتوریته و حاکمیت** بی بهره بود . شورا با تمام مقاومتی که در برابر تصامیم غیر مردمی حکومت مؤقت از خود نشان میداد، به **ایجاد ارگان قانونگذار** خود یعنی « مجلس نماینده گان خلق » قادر نبود. **در نهایت امر ، عملکرد شورای پتروگراد جنبه سیاسی نداشت.**

در چنین وضعی بود که لنین به روسیه برگشت و با ارایه « تیز های اپریل » نقش تعیین کننده یی را بازی کرد؛ سیاست بلشویکها را عیار ساخت و با سنجش دقیق مواضع ضعیف حکومت مؤقت ، احراز قدرت را در دستور روز قرار داد.

مارک فیرو (Mark Ferro) بر آن است که از فردای قیام فبروری ۱۹۱۷ نوعی « دموکراسی بینظم » استقرار یافت : «دموکراسی» به این مفهوم که اصل بحث و مذاکره و انتخابات آزاد در همه جا حاکم بود؛ «بینظم» به این معنی که دموکراسی توان ایجاد «مؤسسات حقوقی و سیاسی» خود را نداشت و بدین گونه، **زمینه را برای نفوذ بیروکراسیهای احزاب باز گذاشت.** (۴)

تکیه گاه «شورای نماینده گان و سربازان» را شبکه گسترده شوراهای مستقل محلی ، شورای فابریکه ها ، کمیته های نواحی ، کمیته های سربازان و به ویژه کمیته های بسیار فعال دهقانان تشکیل میداد. در بیرون از این شبکه یک جنبش نیرومند کوپراتیفی وجود داشت که موافق با دموکراسی لیبرال توزیع زمین به دهقانان را شعار میداد . همچنان جنبشهای جوانان ، زنان و اقلیتهای ملی از اعتبار قابل ملاحظه یی برخوردار بودند. با آنکه هریک از این ارگانها ، «برنامه ویژه اجتماعی» خود را داشتند، ولی در یک نکته باهم موافق بودند و آن **گسستن از نظام کهن** بود. این «افسانه» که گویا اکتوبر چیزی جز ضربه ناگهانی بلشویکها تحت رهبری خارق العاده لنین نبود ، یک ادعای بی بنیاد است. هنر بلشویکها در این بود که توانستند مهره های شان را در مقامهای کلیدی شوراها جا به جا کنند و مؤثرترین عناصر غیر حزبی را به مواضع خود بکشانند. و هنر ویژه لنین در این بود که مواضع سیاسی خود را گام به گام حوادث تغییر میداد و از پذیرش شعارهای متضاد باک نداشت. مثلاً در آغاز با مطالبات کمیته های مؤسسات تولیدی مخالف بود ولی به سرعت

آنها را پذیرفت و حتی کنترل کارگری را پیشنهاد کرد. همچنان با توزیع زمین به دهقانان موافق نبود ولی خیلی زود آنها را پذیرفت. وی حتی حق استقلال ملیتها را اعلام داشت.

بدین گونه ، حزب بلشویک نه تنها از خلی قدرت ، بل ، از ناپیگیری و پراگنده گی سیاسی منشویکها بهره برداری کرد. بلشویکها توانستند به مطالبات مردم پاسخ مثبت بدهند و چنان دگرگونی را در سمتیابی انقلاب پدید آورند که هرگونه برگشت به عقب را ناممکن سازد. بلشویکها به تمام «فعالین تازه وارد سیاسی» که فعالیت انقلابی را حرفه خود ساخته بودند ، وعده دادند که دیگر هرگز به پشت ماشین و به زنده گی برده وار پارینه بر نخواهند گشت.

راه پُریچ و خمی که از فبروری به اکتوبر انجامید ، باعث مجادله ها و اختلافات شدید در درون حزب بلشویک شد. پس از پیش کشیدن شعارهای متفاوت و گاه متضاد ، بلشویکها توانستند سیادت شانرا بر روند انقلاب تحمیل کنند؛ در اکتوبر ، در گام نخست ، جریانهای سوسیالیستی غیر بلشویکی را از حکومت کنار زدند و به زودی به پیگرد آنها پرداختند . بعد به کاهش آزادی مطبوعات و بالاخره به توقف آن دست زدند. در نهایت با تمرکز تمام قدرت در بیروی سیاسی حزب ، اقدامات در جهت کنترل تمام فعالیتهای اقتصادی ، دولتی ، قضایی و فرهنگی آغاز یافت. ایجاد «چکا» و استقرار «ترور سرخ» پیامد طبیعی این اقدامات بود.

در چنین شرایطی ، شماری از انقلابیون سر سپرده ، وفادار به آرمان رهایبخش انقلاب پرولتری ، علیه بیدادگری حاکمان جدید قرار گرفتند. در داخل و بیرون مرزهای روسیه ، انقلابیونی چون روزا لوکزامبورگ از دیکتاتوری بلشویکها انتقاد کردند. «**بلشویکهای سابقه دار**» با قاطعیت از آزادی بیان و طرح تقسیم قدرت با دیگر جریانهای انقلابی دفاع کردند. این مرحله – با آنکه منتقدان سیاست لنینی ، بعد ها ، به او پیوستند و در امر ساختمان بیروکراتیک سهم گرفتند – از اهمیت شایانی برخوردار است.

سوارین (Souvarine) در رابطه با از میان رفتن آزادیهای دموکراتیک چنین مینگارد: «
لنین میلی به قدرت شخصی یا تعمیم خشونت نداشت. وی زندانی منطق حوادث و انکشاف

نظام جدید بود. در واقعیت شیوه فرمانبرداری نظامی وار انقلابیون حرفه‌ی از دساتیر حلقه تنگ رهبران مخفی حزب، به حیث شیوه عملکرد دولت، در مقیاس سراسری آن، تبارز کرد» (۵)

بدین گونه، در اوضاع مشخص، بین جنبشهای مختلف توده‌ها که مطالبات واحدی را بدون کدام برنامه قبلاً تنظیم شده پیش کشیدند و رشد یک حزب - که ویژه گیهای بنیادی آن پانزده سال پیشتر پیریزی شده بود - پیوند روی داد. این حزب در سال ۱۹۰۳ توسط لنین بنیادگذاری شد و با اصول سازمانی جدید «حزب طراز نوین» طبقه کارگر نامیده شد. اصل مرکزی سازمانی این نوع حزب، تشکل آن از انقلابیون نخبه و از خود گذر بود که مبارزه انقلابی را به حیث هدف اساسی زنده گی خود مطرح کرد.

اصل دوم، تقسیم وظایف انقلابی در بین اعضا و سازمانها - براساس مؤثریت آنها - از سوی مقامات بالا بیست که اصولاً باید از سوی اعضای حزب انتخاب شوند. تحقق هدایات حزب خواهان انضباط آهنین است. اطاعت بی چون و چرای صفوف از رهبری، نوعی احساس یکی شدن، همسان شدن و حلول در داعیه حزب است. لنین این نوع سازمان را از تخیل ناب برون نیاورده بود. جوانه های چنین سازمانی در اردو، پلیس، فابریکه و بیروکراسی دولت قبلاً وجود داشتند. کلود لوفور (Claude Lefort) اندیشه پرداز تیوری سیاست، در این رابطه مینگارد: «همین که حزب خود را مستحق میدانند در تمامی امور زنده گی اجتماعی مداخله کنند، با آنکه در آغاز یک سازمان بسیار کوچک باشد، در واقع نطفه دولت را در خود دارد، یعنی یک دولت بالقوه است» (۶)

یک نکته را نباید فراموش کرد که بلشویزم، در آغاز، چپ پیش از انقلاب و چپ در جریان انکشاف روند انقلابی، صحنه مشاجره‌ها و بحث‌های بسیار داغ بود. تنها در سال ۱۹۲۲ بود که فراکسیونها و گرایشهای گوناگون در درون حزب ممنوع اعلام شد. با این تحول لنین به حیث تجسم اراده حزب برای تعمیل دیکتاتوری پرولتاریا و سازماندهی تمام نیروهای جامعه عرض اندام کرد. لنین در «چه باید کرد؟» فارمول مشهور «آگاهی طبقاتی پرولتاریا» را بیان داشت؛ «پرولتاریا ظرفیت آنرا ندارد که با رشد طبیعی خود به آگاهی

نقش تاریخی خود برسد؛ این آگاهی از برون به پرولتاریا میرسد.» لنین این اندیشه را از کائوتسکی گرفت. کدام پدیده چنین آگاهی را از برون به پرولتاریا می آورد؟ البته که حزب پرولتری! نتایجی که لنین از این اندیشه گرفت با نتایج کائوتسکی فرق داشت. لنین **برنامهٔ ایجاد حزب یگانهٔ پرولتری** را ریخت؛ یگانه به این مفهوم که از یکسو، **دیگران از نماینده گی پرولتاریا حذف شوند** و از سوی دیگر، **حزب و مردم یکی** پنداشته شوند. کائوتسکی مفهوم لنینیستی حزب را مورد انتقاد قرار داد؛ وی نخستین تیوریستی بود که در سال ۱۹۲۴، سرشت توتالیتار نظام بلشویکی را کشف کرد.

و اما موضعگیری تروتسکی درقبال این رویداد ها چی بود؟ وی پیش از تجزیهٔ سوسیال - دموکراسی، در ضدیت جدی با اندیشه های لنین قرار داشت. در مقالهٔ «وظایف سیاسی» نگاشت: «به زودی وضعی به وجود خواهد آمد که سازمان حزبی جای پرولتاریا را خواهد گرفت؛ کمیتهٔ مرکزی جای سازمان را و درنهایت، شخص دیکتاتور، جای کمیتهٔ مرکزی را.» به نظر تروتسکی پیروی از تفکر لنین به آن خواهد انجامید «که جنبش جهانی پرولتاریا در دادگاه انقلاب به میانه روی محکوم خواهد شد و سرافراختهٔ مارکس، نخستین سری خواهد بود که با تیغ گیو تن زده خواهد شد.» در جای دیگر، **چسپیدن بی قید و شرط به تیوری** را مورد انتقاد قرار میدهد. تروتسکی دیدگاه لنین را از تیوری چنین بیان میدارد:

«کسی که وفا داری خدشه ناپذیر به تیوری را نفی میکند باید طرد شود. کسی که نسبت به تیوری شک میکند، آمادهٔ نفی آن است. کسی که سوال میکند، آمادهٔ شک کردن است....» و نتیجه میگیرد: «بلشویکها به حیث یک دیکتاتوری بر پرولتاریا عرض اندام کرده اند.» (۷)

چگونه شد که چنین مردی، با چنین داوریهای سختگیرانه، در همکاری با لنین، سازمانده و عامل دست اول انقلاب اکتوبر شد؟
تمرکز و یگانه شدن روند ساختمان نظام جدید و پاگیری بنیادهای دولت توتالیتار، راه برگشت را به روی انقلابیون بسته بود!

(ادامه دارد)

پینویسها:

- ۱- بوریس سووارین B.Souvarine نقد اجتماعی ۱۹۳۱-۱۹۳۴، چاپ سال ۱۹۷۲ پاریس، زبان فرانسوی.
- ۲- برای آگاهی بیشتر به دو اثر ارزشمند مارک فیرو Marc Ferro مراجعه شود: ۱- «انقلاب ۱۹۱۷»: ۲- «از شوراها تا کمونیزم بیروکراتیک»، چاپ پاریس، زبان فرانسوی.
- ۳- سووارین؛ اثر نامبرده
- ۴- مارک فیرو؛ در اثر نامبرده
- ۵- سووارین؛ همان اثر
- ۶- کلود لوفور Claude Lefort، «پیچیده شدن تفکر درباره کمونیزم»، چاپ پاریس، ۱۹۹۹، ص، ۶۱.
- ۷- کلود لوفور، همان اثر.

برگرفته از شماره ۲ سال ۲۰۰۰ نشریه آینده

www.ayenda.org